

اسکراچه: تجربه ای از يك اقدام توده ای

(گزارش يك بحث جمعی)

در این بحث مطالب زیر را به ترتیب می آوریم:

- ۱- مقدمه ای در اهمیت مقاومت توده ای علیه اشغال، علیه رژیم های طبقاتی و ستمگر؛
- ۲- در تکمیل مصاحبه بهرام قدیمی با لوسیا گارسیا یکی از بنیانگذاران سازمان فرزندان ناپدید شدگان آرژانتین که پیشتر منتشر کرده ایم ترجمه مقاله ای می آوریم درباره همین اقدام توده ای رایج در چند کشور آمریکای لاتین؛
- ۳- فونا (تجربه شیلی)
- ۴- انتقاد سخت یکی از همکاران ما به اسکراچه و محتوا و ابعاد و نتایج آن (به طور خلاصه)؛ همراه با نوشته ای از او
- ۵- پاسخی از مطرح کننده این تجربه به انتقاد فوق؛
- ۶- نتیجه گیری

* * * * *

۱- مقدمه:

جوامع بشری کنونی جوامع طبقاتی اند. در جامعه طبقاتی مبارزه طبقات جاری ست. در مبارزه طبقاتی، اصل نه بر سازش و همزیستی، بلکه بر غلبه بر طرف مقابل، به انقیاد درآوردن و غالباً حذف اوست. چنین سخنانی برای برخی کهنه و منسوخ شده است، اما واقعیت های جاری در سراسر کره زمین، روشن تر از خورشید نشان می دهد که سخنان فوق حقیقت دارد. اینهمه تسلیحات و مسابقه تسلیحاتی، اینهمه اطلاعات و ضداطلاعات و جاسوسی و خبرچینی، اینهمه ابزار سرکوب و سانسور و پنهان نگاه داشتن یا تحریف اطلاعات و دروغزنی و... این ها محال است بین دو طرف دوست که منافع واحدی دارند وجود داشته باشد. اعمال خشونت هم جزئی از همین ابزار است و آنان که در حال حاضر دست بالا را دارند نهایت تلاش خود را به کار می برند تا اعمال خشونت و به کارگیری اسلحه و استفاده از سلاح تبلیغات و قانون و... در انحصار خودشان باشد و دیگران، یعنی زیردستان را از دستیابی به سلاح های تدافعی محروم نمایند، حتی اگر این سلاح تدافعی حق آگاهی از اسرار حاکمان (سیاسی یا اقتصادی...) برای شکایت و خواست اجرای عدالت و دموکراسی باشد.

در چنین اوضاعی از اعمال زور یکجانبه، محرومان و زیردستان چه باید بکنند؟ طبیعی ست که آنها از هروسيله ای برای ضربه زدن به دشمن و تضعیف نیروی او، حتی اگر خیلی هم کوچک و موضعی باشد، استفاده میکنند. طرف مقابل، یعنی خصم زحمتکش و محرومان در يك جامعه معین و در کل جهان همانا طبقه سرمایه دار است و حاکمیت های غیردموکراتیک و ارتجاعی. بین این دو طرف، این دو جبهه خصومت وجود دارد. در خصومت التماس و شکایت معنا ندارد. طرف حاکم از جمله می داند که برای پیشگیری و خنثی کردن طرف مقابل، باید ایدئولوژی تسلیم را به محکومان بباوراند: ممنوعیت خشونت (برای ستمدیدگان)، مراجعه به مجامع بین المللی، درخواست اجرای مواد حقوق بشر و قطعنامه های ملل متحد... اما تجربه يك قرن اخیر بشریت نشان داده است که فقط ساده انگاران ممکن است به این «آب نبات ها» دل ببندند و فقط مغرضان اند که چنین باورهایی را می پراکنند...

به عقیده ما تا وقتی که این خصومت طبقاتی در ابعاد گوناگونش باقی ست و يك طرف از وسایلی که حتی به خاطر ما هم خطور نمی کند استفاده می کند تا حرف خود، یعنی منافع خود را به کرسی بنشاند، توده زیردست و زحمتکش و آنان که مالک چیزی جز نیروی کار خود نیستند باید به هیچ افسون و سخنان خواب آوری گوش نسپارند و در «مبارزه هست و نیست» خویش از کلیه وسایل ممکن از جمله بالابردن سطح دانش و هنر و سازماندهی برای تغییر این مناسبات نابرابر و تضعیف جبهه خصم استفاده کنند.

در این مبارزه از به اصطلاح «کندن موی از خرس» (یعنی کوچکترین اقدام اصلاحی ممکن یا ضربه به دشمن)، تا به زمین افکندن او همه ارزشمند است و جای خود دارد. طبقات یا اقشار اجتماعی که

در جبهه ستمدیدگان قرار دارند باید از هیچ ضربه ای کوتاه مدت یا بلند مدت بر موجودیت دشمن فروگذار نکنند. اینجا ست که به نظر ما مرز مصنوعی ای که برخی بین رفرم و انقلاب میکشند و گاه بدور از عرصه نبرد، به بهانه انقلابی گری و طرد «رفرمیسم» نسخه طرد و ترک برخی فعالیت های ظاهراً کوچک را می پیچند، نادرست است. رفرمیسم راه را بر انقلاب و تغییر ریشه ای جامعه و حاکمیت اکثریت جامعه که زحمتکشان اند میبندد و برپای دموکراسی راستین را با اشکال مواجه میسازد؛ اما رفرم می تواند گام کوچکی باشد که گاه راه انقلاب را به طور عینی و ذهنی میگشاید. رفرم گاه می تواند مدرسه کادرسازی و آزمایشگاه ضروری زندگی فردا باشد بسته به این است که چگونه به آن نگاه کنیم.

در ایران ابتکارات توده ای کم نبوده و نیست و به رغم اینکه گاه شکل «رفرمیستی» دارد نمی توان اهمیت آنها را نادیده انگاشت. هر نوع فعالیت جمعی و ابتکاری توده ها که بر آگاهی ها بیفزاید، رژیم و عمال آن را رسوا سازد و کارهای پنهانشان را آشکار کند و برای مبارزان انجمن ها و سندیکاها و جمعیت های کوچک یا بزرگ تجربه کار جمعی و دموکراتیک محسوب شود و بر خرد جمعی آنان بیفزاید و دستاورد مبارزاتی آنان را تثبیت کند باید مورد تشویق و حمایت قرار گیرد. ما می توانیم در فلان جمعیت ضد سانسور یا ضد تبعیض، یا برای کمک به کودکان بی سرپرست شرکت نداشته باشیم ولی کار آنها را نمی توانیم تخطئه کنیم. آنان که در جبهه مقابل حاکمان قرار دارند، هر کدام به صورت فردی یا جمعی، بنا به نیازهای خود، هر چه می توانند انجام میدهند. اگر حرف درست تر و پیشنهاد اصولی و عمیق تری دارند باید در تحقق آن خود بکوشند. این دشمن خونخوار را اگر کسی می تواند با قلم افشا کند، آبرویش را بریزد و دزدیها و جنایات و شکنجه هایش را برملا کند، دستش را از جایی کوتاه کند، اعصابش را متشنج کند بجا ست (اینها اشاراتی ست به آنچه در تمام جنگهای مقاومت توده ای انجام شده است). اگر میتوان با تشکیل سازمانهای علمی و فرهنگی، بالا بردن غنای تئوریک مبارزه و غیره توان مقابله با دشمن را بالا برد و کارهای دیگری از این نوع انجام داد، شایسته تأیید و حمایت است تا برسد به راه انداختن تظاهرات و ایجاد گروه های مخفی عملیاتی و حتی ارتش توده ای اگر لازم باشد. اینها همه بجا ست و اموری ناگزیر. تنها یادآوری این نکته لازم است که هیچ یک از این اقدامات ضد دشمن بدون اراده مبارزه انقلابی با او، بدون در نظر داشتن لغو مناسبات استثمارگری، بدون پیگیری جدی و خردمندانه فعالیت جمعی نمی تواند مؤثر و بادوام باشد.

* * * *

اکنون در پی مصاحبه ای که بهرام قدیمی، چندی پیش، با لوسیا گارسیا یکی از بنیانگذاران سازمان فرزندان ناپدید شدگان آرژانتین انجام داده بود (۱)، تحلیلی میآوریم از عملیات ویژه ای که کانون فرزندان انجام میدهد و به نام Escrache اسکراچه معروف شده است. هدف ما از انتقال تجارب جامعه های دیگر باز کردن راه به سوی ابتکارات ویژه مبارزات توده ای در ایران است و گرنه معلوم است که الگوبرداری و تقلید، نه خوشبختانه امکان دارد و نه لزوماً موفق است.

* * * * *

۲- اسکراچه (Escrache) مداخله ای ست در اخلاق جمعی

نوشته دیه گو بنه گاس Diego Benegas

دکترای فلسفه از بخش مطالعات عالی دانشگاه نیویورک*

اسکراچه تظاهرات سیاسی خاصی ست که طی قرن بیستم توسط «کانون فرزندان» (H.I.J.O.S.) پدید آمد (۲). اعضای کانون فرزندان به این دلیل به عملیات اسکراچه دست زدند تا به مردم نشان دهند که جانیان دوره دیکتاتوری نظامی (از ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۳) بدون آنکه مجازات شده باشند، آزادانه در شهر می گردند و حضور دارند. از آن پس، بسیاری از جمعیت ها و نیز افراد دیگر از این روش برای تظاهرات عمومی استفاده کرده اند. من کوشیده ام اسکراچه های را که «کانون فرزندان» بدانها دست زده بر اساس مصاحبه با اعضای آن سازمان و نیز برخی انتشارات و بیانیه ها تحلیل کنم. ویژگی اسکراچه ها رسوا

کردن جانیان در ملاً عام است و با دیگر مراسم و اقدامات توده ای همراه میشود. من برآنم که اسکراچه ها شکلی ابتکاری از اقدام توده ای هستند که جامعه را میسازد و در فرآیند اجتماعی ساخت اخلاق جامعه مؤثر است. اسکراچه با این هدف که محکومیت جانیان به صورت امری اجتماعی درآید به پرسش کشیدن همسایگان را به موضوعی اخلاقی تبدیل میکند.

نوعی اقدام توده ای

اسکراچه فرم یا شکلی ست از فعالیت جمعی که در پایان قرن بیستم در آرژانتین پدید آمد. این واژه از زبان عامیانه شهر بوئنس آیرس گرفته شده و به معنی افشاگری در ملاً عام است. اسکراچه به عنوان نوعی خاص از اقدام سیاسی از طرف «سازمان فرزندان» آغاز شد که متشکل بود از فرزندان کسانی که در دوره دیکتاتوری نظامی ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۳ ناپدید شده بودند [یا به تعبیری بهتر: مفقود الاثر یا ناپدیدشان کرده بودند]. پس از «سازمان فرزندان» بسیاری از سازمانها و افراد دیگر، این نوع اقدام سیاسی را به کار گرفتند و این روش خاص بین گروه های اجتماعی با مضامین و مبارزات مختلف شیوع یافت. صفحاتی را که ملاحظه میکنید بر نحوه نگاه «سازمان فرزندان» به این اقدام و درکی که از آن دارند متمرکز کرده ایم تا ویژگیها و سازوکار این اقدام را تحلیل کنیم.

برخی از نویسندگان، اسکراچه ها را با انواع مختلف فعالیت توده ای مقایسه و تشبیه کرده اند. سوزانا کایزر به شباهت های آن با علامت زدن به خانه های مطرودان، جذامیان در قرون وسطی اشاره میکند. کایزر با تحلیل اسکراچه ها به مثابه استراتژی ارتباط گیری با توده، بر آثار اسکراچه ها در بیرون کشیدن پرونده های گذشته و زیر سؤال بردن «معافیت از مجازات و فراموشکاری سیاسی» انگشت میگذارد. تحلیل وی از عقاید کسانی که در این اقدامات شرکت نکرده اند جنبه های متعددی را به بحث میکشاند که دوتای از آنها بیش از بقیه به پرسش ما مربوط اند و آن اینکه اسکراچه ها چگونه به اهداف خود تحقق میبخشند. کایزر خاطر نشان میکند که اسکراچه ها «گذشته را به فضای عمومی [کنونی] باز گردانده اند و بحثی را پیش کشیده اند که برای رسانه های گروهی ساده نیست از کنار آن رد شوند». جنبه دوم این است که اسکراچه ها در اطلاع رسانی به مردم موفق بوده اند. این نویسنده به حقیقتی اشاره میکند که در بحث ما تعیین کننده است و آن اینکه «سازمان فرزندان بدین نحو توده ها را مجبور کرده است تا موضع خود را روشن کنند». وی پرسش های پیرامون این نکته مطرح میکند ولی پیامدهای سخنان خود را توضیح نمیدهد. من به این جنبه، در بحث به پرسش کشیدن مردم بازخواهم گشت.

دیانا تایلر نویسنده دیگری ست که اسکراچه ها را بررسی کرده است. او اسکراچه را اقدام به افشاگری عمومی معنا میکند و اظهار میدارد که آنها «شکلی از وظایف و رفتار چریکی هستند. تایلر با کشف این نکته که خاطره حوادث مهیب گذشته از طریق این رفتار، راهی برای انتقال و مطرح شدن پیدا می کند، رد پای سبکی را که نسل های پیشین به کار می گرفتند پی میگیرد و به فعالیت های که مادران و مادر بزرگ های افراد ناپدید شده و نیز به فعالیت نسل سالهای ۱۹۷۰ اشاره میکند و سرانجام به تظاهرات سیاسی میرسد که «سازمان فرزندان» در اسکراچه ها به نمایش میگذارد.

این نویسنده پیشینه های مختلفی را برای فعالیت «سازمان فرزندان» سراغ میدهد و شباهت های را بین این فعالیت و استراتژی مادران میدان مه (که سازمانی ست متشکل از مادران افراد ناپدید شده) ذکر میکند و اینکه چگونه این نیز با تعقیب و طرد جانیان و «جنگ روابط عمومی» همانند است. نویسنده فعالیت های سازمان های مدافع حقوق بشر را با کارزار علیه تروریسم دولتی فرق میگذارد، زیرا این کارزار که مبتنی ست بر این واقعیت که آماج جنبش های مدافع حقوق بشر کسانی هستند که «مسئول خشونت های بزرگ علیه بشریت» اند در حالی که خود به خشونتی دست نمی زنند زیرا مطالبات آنان و فعالیت هایشان برای رسیدن به «عدالتی نهادینه شده است نه انتقام شخصی».

این تفاوتها مهم اند و نباید فراموش شوند. با وجود این، اسکراچه ها با راهبردهای که تروریسم دولتی را آماج مبارزات خود قرار میدهند، از یک جنبه دیگر هم تفاوت دارد که کاملاً مهم است. اسکراچه ها هدفشان تولید ذهنیتی ست از نوع دیگر که درست برخلاف هدفی ست که تروریسم دولتی آن را پدید میآورد. اسکراچه در فرآیند ساختمان اخلاقی جامعه باعث پدید آمدن دخالت توده ای میشود و آن را میسازد.

عملیات اسکراچه چگونه بنا میشود؟

اعضای «سازمان فرزندان» انواع گوناگونی از اسکراچه را توضیح میدهند. این انواع گوناگون بسته به هر گروه منطقه ای به شکل خاصی پیاده میشود. برخی گروه ها بیشتر به تظاهرات خیابانی و کارزار نصب پوستر میپردازند. علاوه بر این، همین فعالیت جمعی نیز بنا بر زمان و تحولات اجتماعی و سیاسی کشور تغییر مییابد. ما میتوانیم به برخی از خصوصیات آنها که در سازماندهی و شکل فعالیت، مشترک اند اشاره کنیم. من در اینجا برخی از ویژگیهای را میآورم که در بسیاری از توضیحات اعضای «سازمان فرزندان» دیده میشود.

نخستین وظیفه برای انجام يك اسکراچه جمع آوری اطلاعات درباره فردی است که قرار است آماج این عملیات قرار گیرد. این امر شامل اطلاعات درباره فعالیت های او در دوره دیکتاتوری نظامی است و نقش او در تروریسم دولتی. جنایاتی که او به خاطر ارتکاب آنها به دادگاه کشیده شده و نیز اطلاعات درباره دادگاه او. «سازمان فرزندان» معمولاً برای این جزئیات تفصیلی از آرشیو جنبش مادران میدان مه استفاده میکند. یادآوری این نکته مهم است که غالب این اشخاص که هدف اسکراچه «سازمان فرزندان» قرار می گیرند، قبلاً محاکمه شده اند و بنابر این، اطلاعات درباره پرونده های قضائی آنان، به لحاظ تئوریک، عمومی و علنی است حتی اگر دسترسی به آنها ساده نباشد، اما می تواند از دادگاه ها جمع آوری شود. باوجود این، در برخی از ایالت ها چنین اطلاعاتی در دسترس نیست، زیرا یا دادگاهی تشکیل نشده، یا آنکه اطلاعات مربوطه (به راحتی) مفقود شده است. در چنین حالت های جمع آوری اطلاعات هم مهم است، هم دشوار.

یکی از موارد خاص جمع آوری اطلاعات دست پیدا کردن به عادی ترین عکس از فرد مورد نظر است. عکس از مصاحبه هاشان. عکس رابطی است بین تاریخچه زندگی فرد مورد نظر و دادگاه و زندگی روزمره او از دید همسایگان، و نیز در امر ایجاد ارتباط بین وضعیت عادی روزمره او و امور غیرعادی اش. عکس به اطلاعات به دست آمده چهره میبخشد. بدون عکس، صحبت درباره نقشی که وی در اردوگاه های نابودسازی، شکنجه و ناپدید کردن ها مرتکب شده به صورت امری انتزاعی و خارج از واقعیت روزمره تلقی میگردد.

وظیفه دوم عبارت است از تدارک تظاهرات واقعی و مؤثر خیابانی. این فرآیند را مرحله تدارک اسکراچه مینامند و عبارت است از کار در بین همسایه های که جنایتکار مورد نظر در محله آنها زندگی میکند و جلب همکاری آنان. بدین منظور، «سازمان فرزندان» راه را برای مشارکت فعالین مختلف اجتماعی که به این اقدام علاقه مند هستند میگشاید. در این راه، هنرمندان، انجمن های محله، انواع سازمانها، گروهها و نیز افراد شرکت میکنند. Mesa de Trabajo de Escraches در شهر بوئنس آیرس نمونه ای از این سازمان توده ای است. وقتی تصمیم گرفتند که عملیات را کجا انجام دهند، معمولاً جلسات را به آن محله منتقل میکنند و پایگاه عملیاتی شان را به آن محله میکشاند، با این هدف که فعالین اجتماعی محله را در این وظیفه درگیر کنند.

کار در بین همسایگان فرد مورد نظر شامل وظایف مختلفی است. تماس و فعالیت با بچه های محله در پارکها، دعوت از افراد کهنسال محله برای نقل خاطراتشان، تماس با سازمان های مختلف محله برای بازگویی فعالیت های روزمره شان. همه این وظایف مستلزم کار در فضای عمومی و به اشکال مختلف است و بازسازی خاطره جمعی محله و ناحیه مزبور. با مجموع این کارهای جمعی، زمانی که روز اسکراچه فرا میرسد، رنگین کمانی از گروه ها، سازمانها و افراد در اجرای يك اقدام گرد هم می آیند که با زندگی خودشان به مستقیم ترین وجهی درگیر است.

يك وظیفه مهم عبارت است از انتشار اطلاعات مربوط به اینکه کی، کجا و چرا اسکراچه انجام خواهد شد. بدین منظور، کارزار نصب پوستر به وسیعترین شکلی انجام میشود. برخی از پوسترها مبنی ست بر تصویرنگاری اذیت و آزارهای جنائی. در پوسترها چهره فرد مورد تعقیب چاپ میشود و نام و آدرس و تلفن اش. در پوسترها تاریخچه ارتکاب جنایتها و دلایل آزادی اش و مواد قانونی یا عفو ریاست جمهوری که باعث آزادی اش شده هم نوشته میشود. در پوسترها، تاریخ، زمان و مکان تظاهرات نیز به اطلاع عموم میرسد.

روز انجام اسکراچه، اعضای «سازمان فرزندان» همراه با کسانی که می‌خواهند بدانان بپیوندند در محلی در همسایگی فرد مورد نظر، معمولاً یک پارک، جمع می‌شوند و از آنجا حرکت کرده با عبور از خیابانها به سوی خانه کسی که هدف اسکراچه قرار گرفته حرکت میکنند. این تظاهرات در جوی انجام میشود که شبیه راهپیمایی، تظاهرات سیاسی یا اعتصاب‌سندیکاهاست. در تظاهرات توده‌ای آرژانتین، استفاده از طبل و کوبیدن آن سنت است. باری، انتخاب طبل‌ها و ضربآهنگ‌های مختلف نشان میدهد که تظاهرات سندیکایی ست یا کارناوال. اسکراچه‌ها غالباً از نوع دوم استفاده میکنند. اسکراچه‌ها پرسروصدا، پر از رنگ آمیزی و همراه با موسیقی ست. استفاده از مجسمه‌های گول پیکر که با چرخ حرکت میکنند در همه اینها مشترک است. عامل دیگری که همیشه حضور دارد، حمایت پلیس از خانواده فرد مورد نظر است و این به همه یادآوری میکند که مراسم کارناوال نیست. بسیاری از اوقات اعلام میشود که اسکراچه غیرقانونی ست و اینکه پلیس دستور دارد حتی از کوچکترین اقدام خشونت آمیز و بدرفتاری هم جلوگیری کند و عاملان را مجازات نماید.

شاید به همین دلیل است که «سازمان فرزندان» مقرراتی سخت را برای اسکراچه‌ها در نظر میگیرد. سازمان برای شرکت کنندگان یک سلسله مقررات تعیین میکند تا اسکراچه به هدف خویش برسد. شرکت کنندگان حق ندارند کلماتی را فریاد بزنند که تعیین نشده است. آنها مثلاً نمیتوانند نسل کشی، قتل، جنایت، شکنجه را فریاد زنند. آنها حق ندارند به خانه و دارائی همسایگان زیانی وارد آورند. تنها جایی که میتواند نقاشی شود پیاده رو خیابان عمومی ست، با این استثنا که جلوی خانه فرد مورد نظر میتوان آبرنگ پاشید. این نشانه اسکراچه است.

تظاهرات معمولاً جلوی خانه فرد مورد نظر یا نزدیکترین محل به آنجا که پلیس اجازه میدهد به پایان میرسد. اینجا بیانیه ای حاوی کلیه اطلاعاتی که درباره وی به دست آمده و نیز دلیل اقدام به اسکراچ علیه او، خوانده میشود، امری که معمولاً با شرایط سیاسی حاکم بر کشور تناسب دارد. در پایان عبارت «ما همواره باز میگردیم» را یکصدا تکرار میکنند.

اعضای «سازمان فرزندان» بسیاری اوقات اظهار میدارند که مرحله پس از اسکراچه بسیار مهم است. آنها تأکید میکنند که در این مرحله است که اسکراچه نتیجه خود را به بار می‌آورد. وقتی شرکت کنندگان در اسکراچه با وعده «ما همواره باز میگردیم» همسایگان را ترک میکنند، یادآوری اطلاعات و اهدافی که طی اقدام مزبور مطرح گردیده (از جمله اشاره ای که به سرگذشت همسایگان شده)، باعث میشود که فردی که هدف افشاگری اسکراچه بوده هزینه تمیز کردن اماکن عمومی (خیابان و غیره) را بپردازد و همسایه‌ها که اعلامیه‌ها و جزوات «سازمان فرزندان» را فوتوکپی و پخش کرده اند از هر نوع همکاری با فرد مزبور سر باز زنند. به دلایل مختلف، این مهمترین لحظه از اجرای اسکراچه است، زیرا لحظه ای ست که حافظه تاریخی تنها مسأله «سازمان فرزندان» نیست، بلکه مسأله مردم در جامعه خودشان است.

چگونه سازوکار اسکراچه را درک کنیم؟

با توضیحی که داده شد میتوان فهمید که هدف اسکراچه تنها افشای شخصی که جنایتهایش را مخفی داشته اند نیست، بلکه به مداخله کشاندن مردمی که او در بین آنان زندگی میکند نیز هست. مهم نیست که فرد مورد عملیات اسکراچه در همان لحظه در خانه باشد که معمولاً نیست. به علاوه برای این هم نیست که با فرد مورد نظر درگیری رودر رو رخ دهد، هرچند برخی از اعضای «سازمان فرزندان» این لحظه را بسیار مهم میدانند، اما این را نمیتوان مهم ترین جنبه اسکراچه تلقی کرد. در واقع، مخاطب اصلی و بازیگر مهم اسکراچه اجتماعی ست که فرد مزبور بین آنان بسر میبرد. همه آنچه قبلاً انجام شده و صحبت‌هایی که بین همسایگان به میان آمده است از مرز این لحظه مشخص میگردد و چهره اسکراچه را همچون اقدامی توده‌ای در جامعه نشان میدهد. برای مثال، توجه کنید به کارزار نصب پوستر، جلساتی که با همسایگان گذاشته شده و نقش مهمی که سرگذشت همسایگان «درباره خودشان» برای ادامه اسکراچه ایفا می نماید. اسکراچه فرد جنایکار را هدف قرار میدهد، اما مهمترین هدف آن جامعه ای ست که او را به خود راه داده و در درون خود میپذیرد. جامعه است که به او اجازه میدهد به عنوان فردی قابل احترام، یک همسایه خوب و

فردی نمونه بین همسایگان بسر برد. این است آن چیزی که باید عوض شود. هدف اسکرآچه مداخله در اخلاق اجتماعی ست.

هدف از اسکرآچه تغییر در موضعگیریهای اعضای جامعه است. برای تحلیل این امر باید ببینیم موقعیتی که به جانیمان اجازه میدهد پنهان شوند و دادگستری آنان را مورد عفو قرار میدهد چیست. بدین معنا اسکرآچه اقدامی ست که نشان می دهد «سازمان فرزندان» درباره وضعیت اخلاقی جامعه چه تشخیصی دارد. می توان آن را در حالت بلاتکلیفی و بی ثباتی تلقی کرد اما موضوع از این پیچیده تر است. نوعی شکاف است در افکار و داوری عمومی، شبیه به توضیحی که دیانا تایلر میدهد و آنرا «قاتل درک و فهم» *percepticide* مینامد. اعضای خانواده های همسایه فرد مزبور را میشناسند و میدانند کیست، اما در عین حال او را نمیشناسند. این امر در مورد يك فرد مشکل است چون باید از حالات بیمارگونهء فرضی مانند *Verdreingung* فروید آغاز کنیم. اما اندیشیدن به آن در مورد جامعه آسانتر است. بعضی از مردم از چیزی خبر دارند، بعضی چیزهای دیگری میدانند، برخی از گذشتهء فرد خبر دارند، برخی از قوانین خبر دارند، برخی شك و بدگمانی هائی به او دارند، اما همهء این اطلاعات جزئی از یکدیگر مجزا هستند و نمی توانند یکجا عمل کنند. سرکوب مانع درک و فهم انسانها نیست ولی با مجزا کردن اطلاعات، عقاید و اعمال، همهء اینها از خاصیت عملی میافتند. در چنین وضعی اطلاعات مردم هرچند در جامعه موجود است، اما فلج است و نتیجه ای از آنها به دست نمیآید.

اسکرآچه با جمع آوری کردن آگاهی های همسایگان و مجسم کردن اطلاعات آنان در عمل و در فضای عمومی شهر خواستار ایجاد تغییر در مواضع آنان میشود. بدین معنا، دستاورد تظاهرات زمانی به حد اکثر توان خود میرسد که نشان میدهد مردم میخواهند با پلیس رودرو شوند. اعضای جامعه با این اطلاعات در می یابند که اکنون همه با یکدیگر پیوند دارند و علاوه بر این، از خلال عمل توده ای و جمعی، وضعیت واقعی خود را در می یابند. از این طریق، آنچه را که قبلاً درباره اش شك و تردید داشتند به صورت امری مسلم درمیآید و آنچه را که نمی دانستند و نمی توانستند درباره اش پرسشی کنند به عنوان موضوعی برای بحث عمومی آشکار میشود. به علاوه، همسایگان، چه با شرکت در تظاهرات، چه با حاضر شدن بر بالکن ها در اقدامی شرکت میکنند که بیانگر بیعدالتیهای موجود است. بدین نحو، آنها دلایلی مییابند و نیز امکان و سرمشقی برای فعالیتهای جمعی ممکن در آینده. سرچشمهء این ادعا که همسایه ای بگوید ما نمی دانستیم بسته میشود و دیگر، او با این گزینش رویرو میگردد که با این آگاهی چه کند. اگر صحنهء مفقود الاثر و ناپدید کردنها بر آگاهی عمومی چنان تأثیر نهاده است که وجود آن را منکر میشوند، صحنهء اسکرآچه ها بر وجدان افراد چنان تأثیر (مجددی) میگذارد که گویی آن را به چشم خود دیده اند.

شاید هدف عمدهء اعلام شدهء اسکرآچه که «سازمان فرزندان» انجام میدهند این است که محکومیت اجتماعی جنایات دورهء دیکتاتوری را گسترش میدهد. بدین منظور اسکرآچه مفهوم عدالت و اخلاق را به پرسش میگیرد. عدالت عرصه ای از زندگی اجتماعی ست که دولت اعمال خود را بر آن استوار و موجه میسازد. در این معنا، عدالت با دستگاه بوروکراتیکی تناسب دارد که آن [یعنی همین دستگاه] را هدف خود قرار میدهد. سیستم قانونی، کنگره (مجلس)، قانون، دادگاهها، پلیس و زندانها بخش هائی از ماشین اعمال عدالت [رسمی] بر جامعه هستند. با این وصف، ما میتوانیم عدالت را همچون فرآیندی از کشمکشها و توافق نظرها نیز تعبیر کنیم که به صورت دائمی در کل جامعه رخ میدهد. از این چشم انداز، عدالت دولتی تنها يك بخش از این فرآیند است و حتی از آنجا که عدالت دولتی يك نوع مؤثر نیرومند میباشد، عدالت در انحصار او نیست. اسکرآچه در فرآیند تولید اخلاق اجتماعی مداخله میکند. اسکرآچه از همسایگان میخواهد که نظر و عقیده خود را دربارهء يك مسألهء اخلاقی علنی کنند. لذا اسکرآچه همسایگان را به مداخله در فرآیند تولید اخلاق جمعی میکشاند. اگر نظر آنان برای کسی اهمیت داشت آنوقت، آنها بخشی از فرآیند به شمار میروند. اسکرآچه حضور شبکه های اجتماعی را در جامعه تضمین میکند. در درون همسایه هاست که داوریهای اخلاقی به وجود میآید. داوریهای اخلاقی که جوهر فرآیند اجتماعی تولید اخلاق است، در هر کنش متقابل اجتماعی روزمره وجود دارد. در لطیفه گویی ها، شوخیها، شایعات، حکایتها، نقل افسانه ها فرصتهائی ست که داوریهای اخلاقی در آنها نقش ایفا میکنند، بر سرشان بحث میشود، تحمیل میشوند و عمومیت مییابند. اسکرآچه يك مسألهء اخلاقی را دربارهء سیاست دولت در قبال حوادثی مهیب و فوق العاده که در جامعه رخ داده به گفتگوهای روزمرهء همسایگان میکشاند.

اسکراچه با آوردن سیاستهای قضائی دولت به حوزه امور روزمره، همسایگان را به عنوان طرفهای اخلاقی و سیاسی به پرسش میگیرد. اسکراچه خطاب به همسایگان، آنها که در تظاهرات، آکسیونها و نشستها شرکت کرده اند و حتی آنان که حوادث را از دریچه خانه هاشان نظاره کرده اند پرسشهایی را پیش میکشد. اسکراچه با برپا کردن يك حادثه در خیابانهایی محله موضوعاتی را برای بحث به حوزه فعالیت عمومی میکشاند. بقالی سر کوچه، پیاده رو، پارک سریعاً به عرصه ای برای بحث درباره سیاست تبدیل میشوند یعنی به فضاهایی که سیاستهای مهم دولت، برخلاف معمول، به طور زنده و مستقیم مطرح میشود و حوادث مهیب اردوگاههای کار اجباری و نابودسازی که غالباً از دور و به طور غیرمستقیم به گوش میرسید، به وضوح و مستقیماً به میان کشیده میشود. بنا بر این، اسکراچه حادثه ای است که در فضای زندگی روزمره همسایگان روی میدهد و موضوع سیاست و عدالت را در گفتگوهای آنان وارد میکند. بدین معنا، اسکراچه صحنه ای از سیاست را بازآفرینی میکند و از همسایگان میپرسد که موضعگیری اخلاقیشان نسبت به آن چیست.

اسکراچه با آوردن سیاست به حوزه مستقیم زندگی روزانه و همزمان راه را بر غفلت و بی اطلاعی بستن، همسایگان را مخاطب پرسشی اخلاقی قرار میدهد. وقتی شما میدانید که اعضای دیگر جامعه تان که با آنها به طور روزمره سروکار دارید میدانند که شما از چه چیزهایی خبر دارید در وضعیتی قرار میگیرید که رفتار شما - هرچه باشد - بیانگر و نشاندهنده عقیده شماست. هنگامی که نتوان گفت: «من خبر نداشتم» یا «خشونت در جای دیگری رخ داده بود»، آنوقت، رفتار شما موضع اخلاقیتان را آشکار میسازد و لذا همسایگان خود مقررات اخلاقیشان را تدوین میکنند و خویش را همچون نقش آفرینان اخلاقی و سیاسی میپروند.

نتیجه گیری

هرچند اسکراچه صرفاً به عنوان افشاگری توده ای توصیف شده، اما خود نوعی خاص از بیان سیاسی است. «سازمان فرزندان» عملیات اسکراچه را در سالهای ۱۹۹۰ آغاز کرد تا به جامعه نشان دهد که جانیان دوره دیکتاتوری نظامی بی آنکه مجازات شده باشند در بین مردم حضور دارند و زندگی میکنند. به رغم اینکه امروز، به کارگرفتن شیوه اسکراچه از سوی اشخاص یا از سوی جمعیت ها به مثابه تظاهراتی عمومی تلقی میشود و اصطلاحاً آن را «تعمیم» اسکراچه مینامند، من این شکل از فعالیت جمعی را در اقدامات و مبارزه «سازمان فرزندان» تحلیل کردم. اسکراچه ها يك اقدام جمعی ابتکاریست که جامعه را میسازد و در فرآیند اجتماعی ساختمان اخلاقی جامعه مؤثر است. اسکراچه که کوی و برزن همسایگان را به عنوان يك فضای سیاسی درک میکند به همسایگان همچون نقش آفرینان اخلاقی مینگرد. گسترش اسکراچه ها به عنوان اقدامی توده ای میتواند به جنبه ای از بحران اجتماعی قرن بیست و یکم اشاره داشته باشد. اسکراچه به مثابه نوعی اعتراض اجتماعی بر علل ژرف بحران معاصر آرژانتین انگشت میگذارد و به نظر میرسد که تنش میان مسئولیت فردی و جمعی در مرکز گفتگوی همگانی قرار دارد که ما چگونه جامعه ای میخواهیم بسازیم.

* http://hemi.nyu.edu/cuaderno/politicalperformance2004/totalitarianism/WEBSITE/texts/the_escrache_is_an_intervention.htm

۱- رك. به: <http://www.peykarandeesh.org/jonbesh/Lucia-Garcia-Hijos.html>

۲- در اسپانیایی (آرژانتین) علامت اختصاری عبارتی است به معنی سازمان [یا کانون] پسران و دختران در راه کسب هویت و تحقق عدالت و علیه فراموشی و سکوت. اضافه کنیم که Hijos خود نیز واژه ای است به معنی «فرزندان».

Works Cited:

Kaiser, Susana. ۲۰۰۲. "Escraches: demonstrations, communication and political memory in post-dictatorial Argentina." *Media, Culture & Society* ۲۴: ۴۹۹-۵۱۶.

Taylor, Diana. ۲۰۰۲. "You are Here: The DNA of Performance." *The Drama Review* ۴۶, no. ۱: ۱۴۹-۱۶۹. Also in *The Archive and the Repertoire*, ۲۰۰۴.

Vegetti, Hugo. ۱۹۹۸. "Activismos de la memoria: el 'escrache'", *Punto de Vista* ۶۲, ۱-۷.

de Certeau, Walking in the city (and the other article where he talks about the neighborhood

"La Identidad no se Impone... Abuelas de Plaza de Mayo..." [poster] Córdoba: HIJOS Archives.

H.I.J.O.S. ۲۰۰۲. "Texto a ser leído en el escrache a Luis Donocik alias "Polaco Chico"" available at <http://www.escrache.org/discursodonocik.htm>, last accessed April ۸th, ۲۰۰۳.

H.I.J.O.S. "Escrache: ۹ hipótesis para la discusión." In H.I.J.O.S. Magazine, year ۶, number ۱۰, autumn ۲۰۰۱, ۲۵-۳۷. Buenos Aires, Argentina.

* * * * *

۳- فونا تجربه ای نظیر اسکراچه در شیلی

فونا، عدالت توده ها

بوریس شوپنر*

از ۱۵ سال پیش همزمان با نمایشگاه بین المللی کتاب در فرانکفورت، یک نمایشگاه کتاب آترناتیو نیز همراه با جلساتی در مراکز فرهنگی و سیاسی آترناتیو برگزار می شود، هدف این جلسات باز کردن فضائی برای معرفی نویسندگان چپ و ناشرین کوچکی ست که دیدگاه انتقادی را موضوع کار خود قرار داده اند. امسال (۲۰۰۵) از هشتم اکتبر تا سوم نوامبر در مجموع ۱۶ جلسه برگزار شد که در آن کتب مختلف اجتماعی، سیاسی، تاریخی و کارگری معرفی شدند. در آخرین جلسه بوریس شوپنر کتاب «پسا زمین لرزه» Nachbeben را معرفی کرد. در بخشی از این کتاب وی از نوع خاصی از فعالیت سیاسی در شیلی نام می برد که آن را در آرژانتین «اسکراچه» مینامند. این متن می تواند در کنار مصاحبه با لوسیا گارسیا، نشان دهنده این شیوه مبارزاتی و عملکرد آن در جامعه باشد.

بر فراز چهارراهی در سانتیاگو، آفتاب دسامبر عمود می تابد. هوا گرم است. در محل قرار، به اندازه یک وجب هم سایه نیست، مکانی نیست که در آن بتوان از تابش آفتاب و نگاه عابران سواره در امان ماند. به تدریج افراد بیشتری به گروه کوچک می پیوندند. وقتی اولین چهل، پنجاه نفر جمع شدند، از چهارراه گذشته، سوار دو اتوبوس میشوند. فشار روانی بیشتر میشود. پیاده میشوند. تا به حال پلیس از هیچ چیز سر در نیاورده است. در یک میدان خاکی، بین شاهراه و منطقه مسکونی، دو باره میگویند، باید صبر کرد. ولی بعداً، وقتی گروهی که از عقب میآمد رسید، راه میافتند، بالاخره راه می افتند. شعارها را از کوله پشتیها در می آورند، دسته های اعلامیه ها بین افراد گروه تقسیم میشود، روی یک پارچه با رنگهای قرمز و زرد نوشته شده: «انسان رؤیاهایش را با دست خود تحقق می بخشد، و از کسی اجازه نمیگیرد». این شعار «کمیسون فونا» است. «فونا» به مفهوم کیفرخواست عمومی ست. [عمومی در برابر شاکی خصوصی]. تظاهرات به حرکت در میآید و با سر و صدا و نمایشها و ابزارهای رنگارنگ، نظرها را در این محله به خود جلب میکند.

پس از این بعد از ظهر دسامبر ۲۰۰۵ دیگر هیچ چیز مثل گذشته نخواهد بود. برای «ویکتور مولینا آستهته» دیگر هیچ چیز آن طور نخواهد بود که تا به حال بود. زیرا بنا بر آنچه در صدها اعلامیه ای که بین همسایگان پخش شده است، عضو سابق «بریگاد سبز» سازمان امنیت CNI متهم است که تحت نام مستعار «خوان پابلو آگیلرا» در آدم ربائی، شکنجه و قتل شرکت داشته داشته است. پسر جوانی که همسایه روبروی جاسوس سابق است میگوید، «من در این باره هیچ نمیدانستم». خانه مولینا آستهته هدف تظاهرات است. دیوارهای دور و بر پر از اطلاعات می شود. روی دیوار کوتاه زیر نرده باغ خانه مینویسند «قاتل». بعد، حدود صد نفری که جمع شده اند، و بین آنان اهالی محله نیز دیده می شوند، با صدای بلند «کیفر خواست» را با هم میخوانند. انگار «کیفرخواست» دادستان را در نماز جماعت یک کلیسا قرائت میکنند. «ویکتور مولینا

آستهته افشاء شد.» و قبل از آن که به همان میدان در حال ساختمان برگردند، با صدای دسته جمعی فریاد زدند «دستت رو شده است». چند نفر پلیسی که حالا دیگر به محل واقعه رسیده اند، درگیر نمی‌شوند.

در پاسخ به این سؤال که وقتی با یکی از شکنجه گران دوران دیکتاتوری روبرو می شوید، چه احساسی دارید، نینا سالیناس ۴۵ ساله پاسخ می‌دهد «در يك فونا انواع احساساتی را که يك انسان می تواند داشته باشد، حس میکنی. در مورد من این طوری است که من نوعی احساس خوشحالی دارم. من بیش از هر چیزی به شکنجه شده ها فکر میکنم، به این که چقدر میبایستی زجر بکشند، انگار می خواهم به کسی کشیده بزنم، انگار می خواهم کسی را زیر کتک بگیرم، کسی که من دقیقاً میدانم که مردم را شکنجه کرده است. پس این احساس عدالت، احساس خیلی ویژه ای است.»

آلوارو مارین ۴۲ ساله توضیح می‌دهد که «فونا آدرنالین خالص است». بخصوص هیجان قبل از تظاهرات، وقتی آکسیون شکل گرفت، بعد از اولین شعارها، به تدریج از هیجان کاسته میشود. آلوارو می تواند درك کند که چرا مردم این نیاز را حس می کنند که شکنجه گران سابق را زیر کتک بگیرند، ولی خودش چنین شکلی از خشونت را در جریان عملیات (یا آکسیون) فونا قبول ندارد. «تلاش میکنیم جلوی چنین اعمالی را بگیریم». اما این امر به معنی آن نیست که از نظر او فونا مسالمت آمیز است. «به نظر من آکسیون ما به نوعی خشونت آمیز است. زیرا وقتی در محل سکونت یا کارشان آفتابی می شوی و می گوئی که تو شکنجه گر یا قاتلی، و خانواده طرف مطلع می شود، دیگر زندگی شان خراب شده است.» در موارد زیادی همسایگان ادامه می دهند، امضا جمع می کنند، نانوا به آنان نان نمی فروشند، گهگاه این افراد می بینند که افشاء شده اند، و مجبورند که از آن محل کوچ کنند. دو نفر پس از يك فونا خودکشی کردند.

وقتی پنجشنبه ۲۵ ماه مه ۲۰۰۶ در حالی که در آن پائین، در خیابان تقریباً هزار نفر بر طبل می کوبیدند و فریاد می کشیدند و «کیفر خواست» را قرائت میکردند، ناگهان يك گروه از فعالین در دفتر کار «ادوین دیمتر بیانچی» در وزارت کار ظاهر شد و او را متهم کرد که: «تو ال پرینسیپه هستی! تو ویکتور خارا را به قتل رساندی!». حالا نظامی سابق، کسی که پس از کودتای ۱۱ سپتامبر ۱۹۷۳ ویکتور خارا خوانندهء محبوب و چپ را شکنجه کرده به قتل رسانده بود و طی بیش از سی سال لازم نداشت اعمال خود را توجیه کند، مانند سوسک، روی میزش به پشت افتاده و دست و پا میزد. يك لحظه قسم میخورد: «من که کاری نکردم»، و در لحظهء بعد می کوشید بر اوضاع مسلط شود، به افرادی که وارد دفترش شده بودند حمله کرد، پلاکاردی را که عکس ویکتورخارا رویش بود پاره کرد. بعدها در جلسات بحث انترنتی این گونه تفسیر کردند: «قاتل خود را پشت مقتول پنهان میکند». اینطور نیست که هريك از عملیات فونا بتواند تا این حد افکار عمومی را برانگیزد. روزنامه های سراسری در این باره به ندرت گزارشی میدهند. با این حال شمار روزنامه نگاران خارجی که خواستار تهیهء گزارش از کمیسیون فونا و فعالیت هایش هستند بیشتر می شود.

روزهای پس از این آکسیون، اعضای سندیکای ادارات دولتی دست به جمع آوری امضا می زنند و نمی خواهند با «ال پرینسیپه» همکار باشند. از نظر آن ها استخدام او در ادارات دولتی غیر قابل تحمل است. دیمتر اخراج می شود و بعداً علیه کمیسیون فونا شکایت میکند. یکی از اعضای کمیسیون فونا باید به جرم این که این سازمان «غیر قانونی» است به دادگاه پاسخ دهد.

آلوارو می گوید: «ما عملی انجام نمیدهیم که نتوانیم پاسخگوی آن باشیم. کمیسیون میداند که بازی نیست، ما مسئولیت بزرگی بر دوش میکشیم. ما باید صد در صد اطمینان حاصل کنیم که آن چه در اعلامیه می آید، درست باشد. آگاهیم که اگر یکبار اشتباه کنیم، برای همیشه باخته ایم. آن گاه هر چه در سال های گذشته حاصل کرده ایم از دست می دهیم و جنبش حقوق بشر در شیلی یکی از اشکال مبارزاتی اش را از دست میدهد.»

خولیو الیویا گارسیا، ۴۰ ساله، توضیح میدهد که هر کدام از آکسیون های فونا با یک تحقیق دقیق آغاز میشود. اطلاعات لازم از محاکمات، از آرشیو «ویکاریای همبستگی» و از شهادت جان به در بردگان به دست می آید. در مورد دیمتر بیانچی، «ال پرینسیپه»، اعضای کمیسیون فونا همراه با جان به در بردگان «استادیوم شیلی» جلوی در خروجی وزارت کار در مرکز سانتیاگو انتظار کشیدند تا «ال پرینسیپه» را شناسائی کنند. وقتی او بی خبر عازم خانه شد، ما بالاخره مدرک مان را بدست آوردیم. «مرحله طولانی تحقیقات تقریباً جنائی به پایان خود رسید. اکنون آماده سازی عملی فونا می توانست آغاز شود.

دلیل اصلی تأسیس کمیسیون فونا از جمله به خاطر تجربیات حاصل از دستگاه قضائی شیلی و سیاست حزب «کونسنتراسیون» بعد از دستگیر شدن دیکتاتور سابق [پینوشه] در سال ۱۹۹۸ در لندن بود. پینوشه توانست از انگلستان برود چون اطمینان دادند که او باید در دادگاه های شیلی به اتهام جنایت علیه بشریت جوابگو باشد. چنین اتفاقی نیفتاد.

خولیو اطمینان دارد که «اگر دادگاه آن گونه عمل می کرد که در یک جامعه دمکراتیک باید عمل کند، دیگر فونائی به وجود نمی آمد. اگر عدالت نباشد، فونا هست.» این درک عمومی همه فعالین است و فریاد مشترک شان در تظاهرات. اشکال عملی ای که از آرژانتین الهام گرفته شده، با نیازها و واقعیات شیلی تطبیق داده شد. و بدین ترتیب کمیسیون نه تنها آکسیونهای سازمان می دهد که مجرمین ناشناس را در مقابل افکار عمومی افشا کند، بلکه کسانی مانند مانوئل و لوئیزا ورگارا تولدو را نیز مورد حمایت خود قرار می دهد که دو فرزندشان در سال ۱۹۸۵ در محله «ویلا فرانسیا» اعدام شده اند. قاتلین این دو نفر، چهار پلیس بودند که دادگاهی شدند. در یک تظاهرات، آنها، بقیه بستگان، دوستان خانواده، و حامیان شان خواهان حبس ابد برای مجرمین شدند. خولیو می افزاید: «این شکل از فونا هم بجاست، تا دادگاه ها و ادار شوند احکامی صادر کنند که با شدت جرم جور در بیاید.»

این احساس که قوه قضائیه بورژوائی شیلی هرگز عدالت را به اجرا در نمیآورد، برای نینا هم عامل مهمی بود که به فعالیت در کمیسیون بپردازد. «عدالت فونا شکل نو و خلاق از عدالت است که اساس آن بر احساس مردم بنا شده. در یک آکسیون فونا میتوانیم برقصیم، نقاشی کنیم، و هر کار دیگری که دلمان می خواهد...» برای نینا شرکت افراد زیاد ۱۴ تا ۱۶ ساله برای مثال در آکسیون رسوا کردن «ریکاردو کلارو» فوق العاده بود. «برای ما آشکار شد که عمل ما در بالابردن آگاهی توده ها نقش داشته و دارد.»

برای آلوارو مهم این است که فونا یکی از اشکال عمل مستقیم در خیابان است که موضوع آن بررسی گذشته افراد، زیر پا گذاشته شدن حقوق بشر است و عدالت را به شیوه دیگری به میان میکشاند. به نحوی که در ارتباط مستقیم با درد و رنج نیست. «برخورد با درد کار سختی ست. طبیعی است که اعضای خانواده ها حق دارند در جستجوی بقایای ناپدید شدگان باشند. اما فونا به عنوان شکل جدیدی از عمل پویاتر و فعالتر است. فونا شاد است. در فونا آدم می تواند برای عدالت مبارزه کند، اما با شادی و سرور. با شادی و سرور بسیاری که می توان آن را نشان داد.» این شادی از جدی بودن مطالبه میکاهد. «نه فراموش می کنیم، نه میبخشیم.» این موضوع که هر یک از اعضای کمیسیون فونا به شکلی هدفمند و دائم تحت نظر مأمورین امنیتی قرار دارند و از آن ها فیلمبرداری میشود، نشان می دهد که طرف مقابل هم فعالیت آنان را جدی می گیرد.

* * * * *

۴- انتقاد یکی از رفقا به اسکراچه و محتوا و ابعاد و نتایج آن؛

این انتقاد را می توان در چند محور زیر خلاصه کرد:

الف) اسکراچه به اصطلاح اجرای عدالت را از همان رژیم و دستگاهی می خواهد که برپایه همین سرکوب ها بر سر کار است. این امر یعنی اجرای «عدالت» بر خلاف مصالح طبقاتی رژیم حاکم است. دامن

زدن به این توهم بین مردم که از این رژیم می توان خواستار اجرای عدالت شد، درست در خدمت رفرمیسم و بقای رژیم است.

ب) «اجرای عدالت» را به قربانیان سپردن همانا بازگشت به دوره قصاص فردی ست. بشر در سیر تمدن خود قرن ها را باید پشت سر می گذاشت تا قضاوت و اجرای عدالت را به دستگاه قضائی، یعنی يك نهاد صالح و متخصص بسپارد. اسکراچه بازگشت به عصر ماقبل تمدن است. مبارزه با رژیم های ضد انقلابی و ارتجاعی به معنی بازگشت به صفر و شروع کردن همه چیز از نو نیست. باید انقلاب کرد و دستگاه قضائی صالح را بر سر کار آورد.

پ) در اسکراچه از وضعیتی که افراد بی گناه خانواده جانان بدان دچار می شوند سخنی به میان نمی آید. از وحشت و آشفتگی روانی که از جمله به کودکان آنها دست می دهد حرفی زده نمی شود. نتیجه اسکراچه فتنه ای ست که هرکسی در آن می تواند به بهانه ای آبروی دیگری را بریزد و هیچ نوع حمایتی هم برای افراد وجود نداشته باشد. يك لحظه، به طور معکوس، تصور کنید که مخالفین ما بتوانند آزادانه هرچه دلشان می خواهد بر تراکت و پلاکاد بنویسند و بر در خانه ما علامت بزنند و رنگ پاشند. این چیزی ست مثل برنامه هويت تلویزیون جمهوری اسلامی که قتل های زنجیره ای را در پی داشت. با این تفاوت که اسکراچه خود را قدرت توده ای می نامد و برنامه هويت را رژیم برنامه ریزی می کرد.

ت) اسکراچه برانگیختن روحیه انتقام فردی ست و هیچ ربطی به مبارزه طبقاتی ندارد. در مبارزه طبقاتی، هدف واژگونی مناسبات طبقاتی ظالمانه است نه نفی فیزیکی افرادی که در اردوی دشمن قرار دارند و مجازات شخصی آنان.

- توضیح بیشتری درباره انتقاد از اسکراچه نوشته حبيب

پس از بحث چند ماه پیش حول مسأله اسکراچه، یا به قول رفیقمان بهرام: پرده دری، من به شدت علیه این نوع مبارزه عکس العمل نشان دادم که دوستانی برخوردار مرا مورد انتقاد قرار دادند. مسأله در گفتگوهای جمعی ادامه پیدا نکرد، از جمله و به خصوص کمکاری من در برخورد به آن. اما از آنجا که مبارزه تعویق بردار نیست، رفیق قصد دارد که از نوع مبارزه در نشست عمومی در آینده دفاع کند. (گویا مطالبی در دفاع از این تم هم به صورت جنبی در سایت ما منعکس شده است، بدون اینکه ما موضع روشنی نسبت به این شیوه مبارزه اتخاذ کرده باشیم. ارائه این جنبه های مبارزه تا آنجا که جنبه گزارشی داشته باشد البته کاملاً موجه است، اما تئوریزه کردن آن با نقل قولی از رفیق لنین و ارائه عمومی آن به مثابه شیوه ای قابل تأیید از مبارزه ... (به خصوص از طریق مطرح کردن موارد مبارزه در ایران) بحث دیگری ست).

قصد من در اینجا رد کردن این شیوه مبارزه که ظاهراً در شرایط خاصی از مبارزه در آرژانتین، در چرخش قرن ظهور کرده است نبوده، بلکه می خواستم به رفقا زمینه تئوریک و ایدئولوژیک این نوع آکسیون ها را یادآوری کنم که حد اقل به درستی بدانند از چه چیز دفاع می کنند.

این شیوه مبارزه از آسمان نازل نشده است و به دوران دیکتاتوری آرژانتین (۱۹۷۶ تا ۸۳) باز می گردد که در مقابل بی تفاوتی و بی عملی دادگاهها و نهادهای قضائی در محکوم کردن دست اندرکاران و جانان زمان دیکتاتوری، فرزندان ناپدیدشدگان (HIJOS) در واقع خود را جانشین يك دستگاه قضائی مرکزی کرده، با اعتراض و تجمع و افشاگری چهره فریبکار جانی را انگشت نما می کنند. این بی آبرو کردن خود را به مثابه (Act of Public Shaming) تعریف می کند و از عملکردهای «به نوعی چریکی» (تایلر ۲۰۰۲).

به وضوح این شکل از مبارزه، مثلاً با مبارزه انواع و اقسام جریانات حقوق بشری که به دنبال مسؤولین درجه اول جنایات علیه بشریت هستند و خواهان دادگاهی شدن آنهاست فرق دارد. آن جریانات از خشونت پرهیز می کنند و به دنبال «عدالتی نهادینه شده هستند و نه انتقام فردی». (همان)

خوب، در همین چند خط به خوبی می بینیم که يك خط اختلاف بین يك فعالیت متمرکز سیاسی، مسأله حمایت دستگاه قضائی [دولتی] از جانان را موضوعی می داند که باید علیه قدرت حاکم، به عنوان یکی از مواردی که ماهیت طبقاتی و سیاسی رژیم را نشان می دهد استفاده کرد. یعنی نشان داد که معاف

کردن جانباين سياسى يا فراموش كردن سرکوبها و شکنجه ها... خود نشانگر ماهيت يگانۀ دولت حاکم با اين قاتلين است.

سياست و روش ديگر اين است که نه با قدرت سياسى بلکه با شخص معينى وارد درگيرى مى شود. هدف اين مبارزه بى آبرو کردن فرد مشخصى است. اين عملياتى است چريکى، بدین مفهوم که از نهادهاى عموماً تعريف شده و ساطت (يا ميانجى) در يك جامعه معين عبور نمى کند، يك حالت فردى را به عموم يا کل نظام ارتقاء نمى دهد و حداکثر به انتقام کشى فردى مى انجامد. به معلول حمله مى کند نه به علت. درک نمى کند که در سيستمى که جنایت، سرکوب، مفقودالامر کردن افراد، شکنجه، ترور رايج است، کسانى که توسط رژيم سياسى اجير مى شوند و اين جنایات را انجام مى دهند، مهره هاى بيش نيستند که بايد در دادگاههاى توده اى به نحوى عادلانه محاکمه شوند. يعنى مسأله در چند درجه اهميت دارد: ماهيت رژيم گذشته، جاىگاه سرکوب و ترور... در آن رژيم، نشان دادن ضرورت اين سرکوب براى تداوم رژيم، مبارزه با رژيم به خاطر ماهيت اقتصادى و اجتماعى آن و در اين چارچوب، مبارزه با سرکوب امروزين آن و همچنين با فراموشكارى او نسبت به گذشته اى نه چندان دور.

همۀ اينها محتوای سياسى افشاگرى مبارزهء کنونى هستند، نه بهانه براى تصفيه حساب هاى گذشته. مگر آنکه ما نسبت به ماهيت سياسى امروز رژيم ديگر حرفى نداشته باشيم! و فقط برايمان مبارزه با فراموشكارى قضائى اين رژيم مطرح باشد! آيا اين جرياناتى که چنين مبارزه اى را به پيش مى برند تضاد عميقاً سياسى - اقتصادى خود را با اين رژيم فراموش کرده اند؟ يا اين تضاد در شکلى از آشتى آبكى دموکراتيك حل شده است و تنها ايرادى که به رژيم مى ماند اين است که حال که شما اينها را محاکمه نمى کنيد، ما خود انجام مى دهيم!

آيا اين تقليد مبارزهء سياسى - طبقاتى به يك وجه «حقوقى» آن نيست؟ و آنهم در همين سطح حقوقى، پاسخى به مسأله اى که دقيقاً نياز به وسيع ترين دموکراتيسم توده اى دارد؟

وارد جزئيات نشوم، فکر مى کنم که دو طرف بحث مجموعاً روشن است. بماند که اين شکل از مبارزه خود انواع مختلفى دارد و مثلاً بنا بر اينکه هدف آن در چه سطحى از اهميت سياسى بوده است تغيير ماهيت مى دهد. مثلاً جريان اسکراچه ويولا در Youtube را مى توان به صورت مستقيم ديد. در اينجا عليرغم آنکه ظاهراً رنگ قرمز به طبقهء ششم يا هفتم يك آپارتمان پرت مى کنند، ولى در واقع، ما با يك تظاهرات سياسى عليه رژيم گذشته روبرو هستيم. اين ديگر ربطى به اسکراچه ندارد! تظاهراتى است کلاسيک که به مردم مى گويد رژيم گذشته فقط در کمين نشسته است.

اما بين اين عمليات که با اسکراچه کردن يك کارمند امنيتى يا ارتشى دست سوم و چهارم که ممکن است مقصر هم باشد (اما تقصير او را فقط يك دادگاه دوطرفهء عادلانه مى تواند ثابت کند) و بى آبرو کردن او و خانواده اش يك دنيا فاصله است. اين بيشتر شبیه انگشت نما کردن جذاميان يا جادوگران قرون وسطى است يا سرتراشيدن زنان فرانسوى که در جريان اشغال فرانسه با آلمان ها رفت و آمد داشتند!

اما نکته اى مهمتر:

از زمانى که ما شاهد رشد جنبش هاى آلترموندياليسم هستيم، جريانهاى سياسى، پس از فروپاشى نيروهاى شکل گرفتهء چپ، دست به انواع ديگر مبارزه مى زنند که در کشورهاى گوناگون عملکرد دارد. جاى ديگر بايد به اين نوع جنبش ها و محتوای آنها پرداخت. آنچه اهميت دارد اين است که بدانيم مبارزهء طبقاتى در هر شرايطى اشکالى از مبارزه را تدوين مى کند که با کارکرد تضاد کار و سرمايه ارتباطى تنگاتنگ دارد. اين جنبش ها از جمله آنچه در سياتل، جنوا، گوتنبرگ، پورتوالگره ديديم جريان يافتند و خواهند يافت و مبتکر انواع ديگرى از مبارزه خواهند بود. يکى از اين جنبش ها که خود را «جنبش عمل مستقيم» تعريف مى کند، به لحاظ نوع عمل، به جريان اسکراچه کاملاً شبیه است. مجموعاً ما نقد کوتاهى راجع به اين مبارزه ارائه کرده بوديم، اما اين نقد بيشتر از نقطه نظر درک چپ سنتى به اين نوع مبارزات بوده است. چارچوب اصلى اين نقد بى ارتباط بودن اين جنبش ها - حد اقل به نحوى مستقيم - با مبارزات طبقاتى در سطح ملّى و محلى است. و همين طور خالى بودن جاى انترناسيوناليسم پرولترى در اين جنبش ها و مبارزهء کم رفق آنها با استثمار مضاعف نوليبراليسى. اما اين نقد قديمى با مطالعاتى بيشتر کاملاً مى تواند دچار تغيير گردد و به همين خاطر بايد بحث حول محدوديت هاى اين جنبش هاى الترموندياليسى و

ضرورت و امکانات آنها را کاملاً باز ارزیابی نمود. آنچه فعلاً به نظر مسلم می‌رسد این است که این جنبش‌ها در عین حال که مقاومت و مبارزه (طبقه‌کارگر؟ مردم؟ شهروندان؟ انسانیت؟) ... را نشان می‌دهند، در عین حال، پا را فراتر از سرمایه‌داری نمی‌گذارند و عمدتاً در تلاش مبارزه با زیاده‌روی‌های سرمایه‌داری هستند (نئو، اولترا... سرمایه‌داری)، ولی به هر حال، نباید مسأله را حل شده دانست و باید آن را در ارتباط با افت و خیز خود تضاد کار و سرمایه بررسی کرد.

در متنی که تحت عنوان «اسکراچه، نه ۹ فرضیه برای یک بحث»^۹ Situations Escraches: hypothèses pour la discussion [یاد سیتواسیونیست‌ها بخیر!] به عنوان زمینه بحث در نشریه «موقعیت» (Situation) شماره یک آمده به وضوح می‌بینیم که این جریان خود را در همین راستای مبارزات ضد نئولیبرالیستی (که ما به نحوی گویاتر به آن خواهیم گفت «دموکراتیسم انقلابی») می‌داند. مضمون‌هایی که در این مقاله آمده خیلی به مضامینی از این نوع که «جنبش عمل مستقیم» مطرح می‌کند نزدیک است: اسکراچه نوعی از مبارزه است که از اشکال سنتی مبارزه فراتر می‌رود. پراتیک نوینی است که به سیاست و مبارزه‌جویی مفهوم جدیدی می‌بخشد.

اسکراچه خود را با جنبش زاپاتیستی (مکزیک) و دهقانان بدون زمین (برزیل) مقایسه می‌کند که «ذهنیت انقلابی نوینی» را پایه می‌گذارند.

اسکراچه [پیرو بسیاری از نظریه‌های جنبش عمل مستقیم] نمی‌خواهد در انتظار یک تئوری تضمین‌کننده یک آینده تابناک، دست روی دست بگذارد و مغموم بنشیند، بلکه در خود این پراتیک، دلایل خود را جستجو می‌کند. اسکراچه معتقد به «زمانی دیگر» است، «زمانی» که با زمان سرمایه‌داری تفاوت دارد [بحث‌های مربوط به Temporalité différente در این ادبیات فراوان است]. برای سرمایه‌داری گذشته گذشته است و آینده اینقدر دور که باید به انتظار یک معجزه نشست تا این آینده ظهور کند. اما در اسکراچه این مفهوم زمان سرمایه‌داری به هم می‌ریزد. چون «حال» کسی بوده است که کشته شده، و «گذشته» از محکوم کردن جانان دست شسته. پس، آنها گذشته را با اسکراچه زنده می‌کنند و فراموشی را امروز زیر سؤال می‌برند. اسکراچه امروز می‌جهد و در لحظه حیات می‌یابد.

اسکراچه به ضرورت عدالت پاسخ می‌گوید و به هیچ برنامه یا اجماعی نیز نیاز ندارد. اسکراچه حقیقتی ست مستقل از پیچیدگی شرایط، توازن قوا، الزامات دولتی، ... اسکراچه مبارزه جویانه‌ترین راه حل‌ها ست که ربطی به دولت و قدرت ندارد. اسکراچه معنی جدیدی از تعهد است. اسکراچه درک دیگری از عدالت است که در مقابل عدالت صوری قرار دارد و بنیانگذار عملکرد دیگری از دموکراسی و مفهوم دیگری از آن است. عدالت اسکراچه نه بر نهادی که تجسم آن است، بلکه بر عملی که بیانگر آن است اتکا دارد.

از آنهم مهمتر، این جستجوی عدالت که مثلاً در نهادهای سنتی به زندان و کیفر ختم می‌شود، در اسکراچه به مفهوم حقوقی کیفر پایان نمی‌یابد. قوانینی که در اسکراچه بیان می‌شود بالاتر از حقوق است [این درک در نوشته رفیق ب آمده است. با پرسش چند بار اعدام...؟]

اسکراچه به طور مشخص مفهوم جدیدی از عدالت را تدوین می‌کند که بر توان و ظرفیت افراد در تولید حقیقت استوار است... از این راه است که در عرصه مبارزه، به عنوان خصلت یک سوژه توده‌ای و مستقل ظاهر می‌شود.

اسکراچه شرایط جدیدی ست که می‌تواند به پراتیکی بدیل منجر شود. به بیان دیگر، عناصری در خود دارد که می‌تواند سازنده جامعه دیگری باشد. این علائم بروز می‌کنند، شعارهای ما هرچه باشد حتی ممکن است شعارهای مخالف عملکردمان باشد (مثلاً خیلی پیش می‌آید که ما خواهان اجرای عدالت از دولت می‌شویم، در عین حال که با اسکراچه نافی این عدالت هستیم) و این همه یک چیز اساسی را نشان می‌دهد. «سوژه سیاست «موقعیتی» situation است که در آن قرار گرفته ایم، فعالیت جمعی که در آن گرد آمده ایم و به آن متعهد هستیم و نه به افرادی در عزلت و در تصویری که از خودمان داریم».

این تز [یا فرضیه؟] پنجم بود. دورتر نمی‌روم. فکر می‌کنم روشن است. امروز در کشاکش نبرد کار و سرمایه، هر لحظه، مبارزاتی ظهور می‌کنند. اشکال جدیدی که محصول نوسانات کشمکش کار و سرمایه در سطح بین‌المللی هستند. رفقای از ما که در جریان مبارزه عملی فعال هستند تحت تأثیر این مبارزات قرار می‌گیرند و به آنها متمایل می‌شوند. عجیب نیست که رفیق

بهرام حامل بحث اسکراچه باشد که شاید چریکی‌ترین و فردی‌ترین نوع مبارزه است از دورنمای يك نگاه سنتی چپ به مبارزه طبقاتی.

این نوع مبارزه که امروز محتوای «دموکراتیسم رادیکال» را می‌سازد، وامدار تمام پروسه مبارزاتی ای‌ست که از سالهای ۶۰ به این طرف، بر متن تجزیه طبقه کارگر و بازسازی سرمایه‌داری در جریانات ناقد چپ رادیکال وجود داشته است. رفیق بهرام شاید خود نمی‌داند تا چه حد به نقد چپ رادیکال، به سیتواسیونیست‌ها، به اجتماعيون بربریون، به گی دوبر و ... و طرفداران آنها بدهکار است. اما مهم نیست، مگر نه آنکه همه ما به نوعی بازچیه مبارزه طبقاتی هستیم که بی‌نهایت از ما فراترند؟

* * * * *

۵- پاسخی از مطرح کننده این تجربه به انتقاد حبیب؛

پرده دری

تا روزی که جامعه بدون طبقه بر جهان حاکم نشود، جنگ بر آن حاکم است. جنگی با تمام قوانین آن. در این جنگ، در يك سو قدرت قرار دارد، و در سوی دیگر ضد قدرت. قدرت، استیلای طبقه حاکم را بر جامعه ممکن می‌سازد. و در این جنگ نابرابر انواع سلاحهای ممکن را به کار میبرد: قانون و قاضی، مذهب و مطبوعات، هنر و ورزش، پلیس و ارتش، زندان و شکنجه، اعدام و قتل عام ... در چنین جنگی حتی درخواست رعایت قواعد جنگی از توده‌های عاصی و شورشی نیز خود یکی از سلاحهای قدرتمندان است، چنانکه انحصار استفاده از خشونت در دست قدرت. دولت‌ها و روشنفکرانشان همواره توده‌ها را به «جنگ منظم و کلاسیک» فرامیخوانند. آنان به خوبی آگاهند که توده‌ها به علت نابرابری در داشتن امکانات و تسلیحات، در چنین جنگی هرگز نمی‌توانند کاری از پیش ببرند.

توده‌های محروم جامعه، کارگران و زحمتکشان در این جنگ شیوه‌هایی را بر میگزینند که مقابله با آن برای قدرت تا حد امکان دشوار گردد. در چنین شرایطی توده‌های مردم «جنگ نامنظم» را بر میگزینند. آنان می‌کوشند به ضعیف‌ترین حلقه زنجیری که طبقات حاکم بر گرده زحمتکشان افکنده اند ضربه بزنند: نافرمانی مدنی، مقاومت در برابر پوشش و لباس اجباری، یادآوری روزهای تاریخی (مانند شانزده آذر در ایران)، برگزاری مراسم یادمان رفقای کشته شده، کم‌کاری، اعتصاب، چوب لای چرخ تولید گذاشتن، قطع شریانهای تولیدی، داغان کردن ماشین آلات، سابوتاژ، راه‌بندان جاده‌ها، قیام و شورش، ترور سرخ، عملیات انتحاری و ... هر يك به نوبه خود به کار برده میشوند.

قدرتهای حاکمه نیز روشهای نوینی مییابند: مفقودالایر سازی، پرتاب زندانیان به دریا و جلوی کوسه‌ها، تجاوز دسته جمعی به زندانیان، استفاده از زندانیان برای تولید کودک و بعد قتل مادران (در مکزیك)، قتل عام زندانیان و اسرا و ... و به عنوان یکی از سلاح‌های مهم: معافیت از مجازات.

معافیت از مجازات از مخفی بودن هویت پلیس و شکنجه‌گر آغاز میشود و به قوانینی خاتمه مییابد که افشای نام جنایتکاران را ممنوع اعلام می‌کنند. (در آمریکا تنها پنجاه سال پس از کودتای سیا علیه مصدق بخش کوچکی از اسناد آن علنی میشود، در شیلی قانونی وجود دارد که تا پنجاه سال آینده افشای نام جنایتکاران را ممنوع می‌کند.)

توده‌های مردم نیز در مقابله با قدرت شیوه‌های نوینی را تجربه میکنند: شاکیان خصوصی، اعتراضات گروهی، تظاهرات خیابانی، و به عنوان یکی از این شیوه‌ها، مقابله با معافیت از مجازات و «پرده دری» از چهره جنایتکاران. این عمل که به عنوان مبارزه مشخص و عملی انقلابیون سابقه تاریخی دارد، تغییر شکل میدهد و به عملی توده‌ای بدل میگردد. اگر در گذشته «پرده دری» فقط وظیفه سوسیال دمکراتها بر شمرده میشد («خصوصاً و بالاخره تبلیغ بر ضد هر نماینده برجسته و قره نوکر استبداد را که در تماس مستقیم با کارگران قرار میگیرد و بردگی سیاسی طبقه کارگر را آشکارا بوی نشان میدهد» - لنین، وظایف سوسیال دمکراتهای روس، ص ۶۵ منتخب آثار فارسی)، امروزه دیگر از حوزه حزبی پای را فراتر نهاده و به يك جنبش توده‌ای بدل گشته است. (مادران میدان مه در آرژانتین، مادران شنبه‌ها در ترکیه، تشکلات فرزندان در آرژانتین، کمیسیون فونا در شیلی و ...).

طبیعی ست که این عمل توده ای پایان نظام طبقاتی نیست. طبیعی ست که اهمیت شاکی خصوصی به کاستن فشار علیه زندانیان و یا آزادی آنان خلاصه نمیشود، که آن هم دلیلی ست به اندازه کافی موجه، بلکه نشان دهنده این امر است که این جنایتکاران عوامل یک رژیم سیاسی و طبقاتی اند.

تفاوت عمده «پرده دری» (به قول آرژانتینیها «اسکراچه» و به قول شیلیاییها «فونا») در کار جمعی و مسئولانه فعالان آن است. «پرده دری» عملی ست علیه معافیت از مجازات، معافیتی که در رژیمهای پسادیکتاتوری برآمده از آن (در آلمان فدرال، شیلی، آرژانتین و ... شاهدیم که حتی قضات و قانونگذاران دوران «دمکراسی» همان قضات و قانونگذاران دوران «دیکتاتوری» هستند). (۱) در هیچ یک از این موارد قانونگذاران بیطرف نبوده اند.) به شیوه ای مطمئن عملکرد داشته و دارند. البته «پرده دری» تنها به آمریکای جنوبی محدود نمیشود، حتی در آمریکا نیز برای مثال شاهد نمونه «پرده دری» علیه الیاکازان و در افشای همکاری وی با پلیس مک کارتیسیم علیه هنرمندان معترض آن دوران هستیم. بنا بر اطلاع نگارنده، تا به حال در آرژانتین و یا شیلی نمونه ای وجود نداشته که بدون تحقیقات کافی علیه کسی «پرده دری» شود.

«پرده دری» سلاح محرومین از حق قانونی مجازات است؛ سلاح داغیدگانی که کل هیئت حاکمه از شکنجه گران و قاتلان فرزندان و یا والدین شان حمایت می کند. «پرده دری»، پرده دریدن از سیستمی ست که برای حفظ خود از هر ابزاری سود میجوید. در مقابل چنین سیستمی، و در چنین جنگ نابرابری، از هیچ شکلی از مبارزه نمی توان چشم پوشید. اشکال گوناگون مبارزاتی جای یکدیگر را نمیگیرند، بلکه مکمل یکدیگرند، هر کدام از این اشکال در زمان مناسب کارکرد خود را دارند. هنر، ترکیب اشکال مختلف مبارزاتی است و نه انتخاب «فقط» یکی از این اشکال به عنوان پاسخ ابدی و «تنها شکل ممکن مبارزاتی». اگر غیر از این باشد، به این نتیجه ختم خواهد شد که بگویند: «فقط یکی از اشکال مبارزاتی، شکل واقعی، درست و الهی» مبارزه است و بقیه اشکال محکوم و مردود به حساب بیایند. مبارزه در راه کسب عدالت یکی از این مبارزات است. مبارزه برای عدالت در کلی گوئی و وعده سر خرمن عملی نمیشود. اگر چه در مقابل دولت ها و نمایندگان مستقیم آنان، چه پشت میز نشینان باشند و چه کسانی که مستقیماً در شکنجه افراد سهیم بوده اند، هرگز و هرگز نمی توان عدالت را اجرا نمود. ممکن است این امر در مورد افرادی که در درجات کمتر و محدودی شریک جرم بودند، حتی با رها کردن آنان در یک جامعه، درس آموزی کرد، اما چگونه می توان در مورد جنایتکارانی مانند لاجوردی یا حاجی داوود عدالت اجرا کرد؟ حتی اگر اعتقاد به اعدام آنان داشته باشید، مگر چند بار می توان آنان را اعدام کرد تا سزای اعمالشان را ببینند؟ با این حال اجرای عدالت برای حفظ سلامت جامعه نیاز مبرم است. نمونه آلمان تنها شاهد این امر نیست.

سؤال مهم دیگر این است که آیا باید حق عدالت خواهی و اجرای عدالت به ارگان خاصی سپرده شود؟ مبارزه برای عدالت در خیابان آبدیده میشود، و سرنوشتش نیز در خیابان رقم میخورد. محدوده عمل این کار بسیار وسیع است و جنبه های مختلفی را همزمان به پیش می برد. «اداری کردن» آن، خالی کردن محتوای توده ای آن است و سپردنش به دست «متخصصینی» که نهایتاً برایشان «همه حیوانات [در برابر قانون] برابرند، اما بعضی برابرترند» (قلعه حیوانات، جورج آرول، ترجمه امیر امیر شاهی، ص ۱۵۲).

(۱) - برای روشن شدن چنین وضعیتی کافی ست فقط نمونه آلمان را در نظر بگیریم: یورگ زیرکه Jörg Zircke رئیس اداره جنائی فدرال در ۸ اوت ۲۰۰۷ در ویسبادن اذعان کرد: «تا اواخر سال های ۱۹۵۰ اغلب افراد پلیس دوره نازی مجدداً در اداره پلیس مشغول به کار شدند. اعضای سابق حزب «ناسیونال سوسیالیست» و حتی اعضای سابق اس اس می توانستند بدون هیچ مانعی از جمله در اداره جنائی فدرال شغلشان را حفظ کرده، ترقی کنند. پس از جنگ، در اول ژانویه ۱۹۴۶، ۴۸ کارمند پلیس جنائی رایش هسته اصلی پلیس جنائی منطقه تحت کنترل بریتانیا را تشکیل دادند که کارمندان آن به نوبه خود در ۸ مارس ۱۹۵۱ به خدمت «بوندس کریمینال امت»، اداره جنائی فدرال در آمدند. بنا بر اطلاعات فعلی در اواخر سال های ۱۹۵۰ تقریباً تمام کارمندان عالی رتبه اداره جنائی فدرال را ناسیونال سوسیالیست های سابق (رهبران اس اس) تشکیل می دادند: از ۴۷ کارمند عالی رتبه، ۳۳ نفرشان از رهبران اس اس بودند... (قانون معافیت از مجازات در سال های ۱۹۵۰ زمینه استفاده مجدد تعداد زیادی از کارمندان را فراهم می کرد، از جمله ده ها هزار پلیس با سابقه ناسیونال سوسیالیستی. دست آخر برای آن که به آنان درجه تعلق بگیرد، لزوم ارائه مدرک برای اثبات خدمت در دوره ۱۹۳۳ تا ۱۹۴۵ حذف شد و درجات اس اس را دیگر در پرونده ها ثبت نکردند.»

در آلمان غربی قبل از سال ۱۹۴۵ تعداد ۸۵ در صد قضات عضو حزب ناسیونال سوسیالیست آلمان بودند، بعد از جنگ در سال ۱۹۴۷، هشتاد درصد قضات اعضای سابق حزی ناسیونال سوسیالیست آلمان بودند. و هشتاد در صد قضات دادگاه عالی فدرال سابقه خدمت به نازی ها را داشتند.

و از ۳۸ ژنرال ارتش تازه تأسیس آلمان غربی، ۳۱ نفرشان عضو فرماندهی مرکزی ارتش هیتلر بودند. خوب است به یاد آوریم که فقط در روز دوم اوت ۱۹۴۴ در يك عملیات بی سابقه، با اعدام ۲۸۰۰ نفر روما و سینتی، «اردوگاه کولی ها» در آشویتس برچیده شد. تا به امروز حتی يك نفر به خاطر این جنایت حساب پس نداده است. برای اطلاع بیشتر در زمینه نابود سازی خلق های سینتی و روما در آلمان و بی مجازات ماندن عاملان آن، نگاه کنید از جمله به اطلاعیه ۲ اوت ۲۰۰۸، انجمن روما، فرانکفورت. در این اطلاعیه انجمن روما از افا یوستین و روبرت ریتز نام می برد که مسؤل کشتار ۲۰هزار سینتی و روما بودند و پس از پایان جنگ جهانی دوم نه تنها مجازات نشدند، بلکه در اداره اجتماعی و بهداشت فرانکفورت کار می کردند.

* * * * *

۶- نتیجه گیری؟

بین دو نظر توافقی حاصل نشد. با وجود این، ما انتشارش را مفید می دانیم.
سایت اندیشه و پیکار نوامبر ۲۰۰۸